

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در کیفیت ظهور صور متعدده بود بر موضوع واحد که از او تعبیر به عروض صورت بر ماده شد.

در جلسه گذشته عرض شد خدمت رفقا که بنابر تشخص و تعیین وجود دیگر ماده‌ای در اینجا باقی نمی‌ماند تا این که از او تعبیر به ابهام بشود و به واسطه تشخص صورت آن ماده از حالت ابهام خارج بشود و یک تعیین مشخصه‌ای و متشخصی در این جا پیدا بکند و بر این اساس عرض شد که ما در عالم وجود شی‌ایی که به نام هیولای مبهمه که جنبه استعدادیت فعلیت دارد ما نداریم آن چه که هست بله این قضیه در مورد آن مفاهیم محتمل ذهنیه این مفاهیم صادق است که خود آن مفهوم می‌تواند در ذهن مجرد و عاری از آن صور متعینه و مصادیق خاص در نفس این تحقق پیدا بکند. همان طوری که در مفاهیم جنسیه این معنا کاملاً واضح است شما وقتی که تصور انسان را می‌کنید طبعاً در این تصور خود ذوات شخصیه انسان دخالت ندارند و همینطور وقتی تصور غنم را می‌کنید مصادیق خارجی غنم در اینجا راه ندارد و همان معنایی که از انسان بدون تشخص و عوارض خارجی اعم از کیفها و کمها و جده ها و انتسابات و اضافه و امثال ذلک که همه اینها جنبه مشخصیت ندارند بلکه جنبه حکائی دارند از تشخص و تعیین آن مصادیق و در آن جا شما نمی‌توانید آن انسان را مقید کنید به آن شخصیت خارجی و به آن عوارض خارجی بلکه در آن جا خود همان انسان به مفهوم مبهم خود دارای نوع من التشخص است که این کیفیت تشخص فقط در ذهن می‌تواند ظهور پیدا بکند نه در عالم خارج از ذهن یعنی آن چه که در عالم خارج از ذهن است به این کیفیت نیست حتی قائلین به

مثل افلاطونیه و حتی فائیلین به عین ثابت بدون خصوصیات کیفی و کمی بخصوص این مسئله در قضیه مثل افلاطونیه خیلی به چشم می‌خورد که در آن جا بالاخره این حقیقت مثال انسانی در چه شکلی ظهور پیدا کرده و این هم بخاطر این است که ما تابع حواس ظاهر و تابع مدرکات ظاهر هستیم که آن مفهوم ذهنی خود را از روی عوارض در می‌یابیم وقتی که می‌خواهیم به حقیقتی برسیم آن حقیقت را با آن عوارض ظاهری خود می‌سنجیم و طبعاً در مقام مصداقیت خارجی نمی‌توانند بین آن عوارض را جمع کنند چه طور ممکن است که یک شخص فرض کنید که هم قدش ۱۸۰ سانت باشد و هم ۱۶۵ سانت باشد این امکان ندارد این جا است که شناخت این مسئله برای انسان مشکل می‌آید و انسان به آن حقایق خارجی نمی‌تواند اطلاع و دسترسی پیدا بکند به واسطه همان برداشتی که از مفاهیم و حقایق اشیاء به واسطه عوارض مختلفه دارد

تلمیذ: ماهیت را هم نمی‌شود این طور معنا کنیم یعنی تصویر و برداشت ذهنی ما از وجود باشد این که می‌فرمائید حقیقت مثل افلاطونیه و برداشتهای ما ماهیت را هم این جور تصویر کنیم!

استاد: ببینید در مورد ماهیت اشیاء، ماهیت به دو کیفیت تصور می‌شود یکی ماهیت کلیه مبهمه همین است که الان مشغول صحبت آن هستیم. در ماهیت مبهمه خود مصداق خارجی دخالت ندارد بلکه یک سری حقایقی که آن حقایق برداشتهای ذهن است از ارتباط با خارج، آن زمینه حقایق و آن نتیجه و چکیده‌ای که از مسائل مختلفه برای انسان حاصل می‌شود و همه اینها جمع می‌شوند و مندمج و ترکیب و خلط می‌شوند و به صورت یک صورت ذهنی درمی‌آیند اسم او را ما می‌گذاریم ماهیت، حالا در هر چه می‌خواهد تحقق پیدا کند فرق نمی‌کند چه ماهیت حیوانی باشد چه جمادی باشد چه مجرد باشد چه

مصدق خارجی باشد یا نباشد آن چه را که نتیجه و چکیده حقایق خارجیه مختلفی است که برای آن حاصل می‌شود ما اسم آن را ماهیت می‌گذاریم شما تا وقتی که به شی‌ایی اطلاع کافی پیدا نکردید نمی‌توانید یک ماهیتی در ذهن خود تصور کنید می‌آیید یک جنسی را می‌آورند در جلوی شما قرار می‌دهند یک دانه ای را می‌آورند در مقابل شما قرار می‌دهند می‌گوئید من به عمرم تا به حال با این دانه برخورد نکردم این نه گندم می‌ماند نه به برنج می‌ماند نه به لوبیا و لپه و نخود می‌ماند این یک چیز جدیدی است نمی‌توانید تشخیص بدهید اولین مسئله‌ای که درک می‌کنید از این قضیه آن حجم خود این دانه است که این دانه ماده است و مجرد نیست سنخیت آن صلبه است نه رقت و لطافت و اینها است این را احساس می‌کند این می‌شود حقیقت پنهانی که برای شما حاصل می‌شود می‌بینید این ماکول است وقتی که ماکول شد خوب با حجر و سنگ و شجر و اینها فرض کنید که تفاوت پیدا می‌کند این هم یک حقیقت دوم، حقیقت سومی پیدا می‌کنید که می‌بینید که اثراتی در شما به وجود آورده مثل این که باعث رفع فلان کسالت شما شده دارای نشاط شدید فرض کنید که دردی و مرضی که داشتید به واسطه خوردن این، در سایر آن چه را که تا به حال با او ارتباط داشتید پیدا نشده این می‌شود سوم.

به طور کلی همین طور هر چه ارتباط ما بیشتر باشد با این دانه یک روز بخورید دو روز بخورید یک هفته یک ماه می‌بیشتر به این خصوصیات پی می‌بریم تا این که از مجموع آن چه که برایتان حاصل شده از حقایق مختلفه خارجیه از مجموعش یک صورت نباتیه برای شما حاصل می‌شود آن صورت نباتیه اسمش را می‌گذاریم ماهیت می‌گویید که پس برای این دانه باید این تسمیه را قرار داد و بین این دانه و بین سایر اجناس و محصولات زراعی در این جا

تفاوت است این که می‌آید ماهیت را انتزاع می‌کنید این ماهیت انتزاع ذهن است و روی هوا نیست درست است ذهن از روی خودش نمی‌آید این کار را انجام بدهد بالاخره هر ذهنی که این کار انجام بدهد بر اثر یک سری ارتباطاتی که دارد با خارج این را انجام می‌دهد آن ارتباطات در شکل ماهیت نقش اساسی دارد و این مسئله خیلی مسئله عجیبی است! مثلاً در مسئله شناخت اشیاء که در مسائل مهم فقهی و یا خیلی از قضایا اجرایی و اینها این مسئله به درد می‌خورد چقدر این مسئله در قضا و حکومت کاربرد دارد که چطور انسان بتواند این موضوع خارجی را به ماهو هو دریابد تا این که بتواند نسبت به او حکم کند آن واقعیت خارجی را آن طوری که هست او را دریابد تا بتواند نسبت به او قضاوت کند! شما می‌بینید با یک ذره سر سوزن یک موضوع از یک حقیقت و ماهیت تبدیل به ماهیت دیگری شده از یک جنبه، تبدیل به جنبه دیگری شده این جا است که مسئله خیلی مهم و خیلی دقیق می‌شود و دیگر مطالب به جایی بسیار دقیق و ظریفی می‌رسد که چطور در کیفیت شکل گیری موضوعات احکام و شرع در نزد انسان می‌تواند دخالت داشته باشد چطور انسان با یک نگرش به یک نتیجه می‌رسد در حالتی که با نگرش دیگر به نتیجه صد و هشتاد درجه مخالف او می‌رسد! اینها برای چیست؟! اینها برای این است که این قضیه را حالا ما نسبت به حقایق خارجی اشیاء نگاه می‌کنیم این مسائل در جنبه های اعتباری که ارتباط با تشریح دارد ارتباطی با مقام تقنین قوانین دارد ارتباط با احکام و مقام انشاء ملاکات دارد در آن جا یک عالم عجیب و غریبی است که در آن جا ما نمی‌توانیم خلاصه هر کاری را انجام بدهیم! سر خود هر چیزی را که به نظرمان می‌رسد آن را پیاده کنیم و ما می‌بینیم بسیاری از مطالبی که فقها در کیفیت فتوایشان خلاصه این نوسانها و اختلافات مشاهده می‌شود ناشی از همین قضیه است.

عدم ادراک صحیح موضوع و ماهیت موضوع به واسطه ارتباط حقایق و ماهیات خارجه این خیلی مسئله مهمی است! حالا یک مثال کوچکی می‌زنم که این مثال کوچک خیلی می‌تواند تأثیر داشته باشد در مورد علت تبدل فتوای علامه حلی این طور که نقل می‌کنند می‌گویند آن قضیه‌ای بوده که برایش اتفاق بوده است چون در نجاست ماء بئر اگر نظرتان باشد خب این نجاست ماء بئر تا زمان مرحوم محقق حلی مخالفی در این مسئله نبوده به واسطه ماء بئر خب در کیفیت نجاسات و اینها تفاوت می‌کند و برای هر کدامش هم ... چون ماء به کمیات مختلفه بیان شده مرحوم محقق حلی اول کسی بود که آمد در این قضیه تشکیک کرد و فی نجاسة ماء البئر ... است علامه ماء بئر را متنجس نداست البته خب نمی‌توانیم ما نظر علامه را در این جا بپذیریم چون بطور کلی خیلی مسائل پیدا می‌شود ولی در کیفیت نظر و فتوی در این جا می‌خواهیم بگویم که چه چیز باعث شد، این قضیه را نقل می‌کنند که برای خود او یک جنبه اضطراری پیش آمده بود که نمی‌توانست از این ماء بئر و اینها ... بکند و این باعث شد که به حالتی که در نفس نسبت به این موضوع داشته این حالت متبدل به یک جنبه عینی و لمسی و حسّی بشود و بعد بتواند در این تبدل فتوی از استادشان محقق حلی که استاد علامه بوده برگردد و به طور صریح و قاطع فتوی به عدم تأثر ماء بئر در اینجا بدهد. بعد خیلی از مسائل در این قضیه دیده می‌شود نه تنها فقط در این قضیه که انسان چطور به واسطه ارتباطش با حقایق اشیاء و موضوعات خارجی آن تأثیر می‌گذارد در کیفیت شکل گیری موضوع و بالتبع در نتیجه ما نمی‌خواهیم در اینجا بگوییم که خلاصه بعضیها در عالم بی بندوباری اینها در هر چیزی قائل به اباحه و اصل برائت و امثال ذلک و اینها هستند خوب اینها حسابشان از این قضیه جداست و کاری به شرع و دیانت ندارند بلکه شرع و

دیانت وسیله و دستاویز است برای این افکار غیر علمی و غیر منطقی‌شان. نه واقعا یک فرد مجتهد این برای تشخیص موضوع چطور باید نسبت به مسئله توجه کند صحبت در این است؟! آن ماهیتی که برای او حاصل می‌شود آیا این ماهیت بر استجماع همه حقایق خارجیه پیدا شده یا این استجماع ناقصی بوده و نتوانسته این مجتهد به کنه آن شیء برسد و بعد همی این تبدیل برایش پیدا می‌شود امروز یکی پس فردا یکی همین طور در حالت تذبذب و اینها مسئله می‌گذرد و به این نحوه می‌رسد.

بنده در این قضیه‌ای که در مسئله اجماع داشتم این قضیه را بررسی می‌کردم خوب من برای خودم یک ذهنیتی داشتم و بر اساس همان ذهنیت هم تا آخر این را پیش بردیم و این ذهنیت از سابق برای بنده بوده نه این که بعد مربوط به همین بحث و بررسی و اینها باشد در سابق این قضیه برایم ناشناخته بود که چطور ممکن است که از کثرت فتاوی یک طبقه و عصر برای انسان این حجیت حاصل بشود این افرادی که همه مثل آدم هستند خب این مثل من است دیگر مثل من حالا فرض بکنید اگر فقهای که الآن هستند بیایند فتوایشان را عوض کنند خب طبعاً به یک نظریه دیگر تبدیل می‌شود حالا چطور این فتوا فرض کنید که تا طبقه پنجم محرز است از طبقه ششم به بعد دیگر این تنجز و حجیت خودش را از دست می‌دهد این اصلاً یعنی چه؟! این چه جهتی می‌تواند بر این داشته باشد؟ خلاصه ما به این نتیجه رسیدیم که ما دچار احساسات هستیم! ما دچار همین غلبه امور احساسی و عدم استقلال نفسی در ارتباط با اقتناص ماهیات و حقایق تکلیفیه و احکام و شناخت موضوعات هستیم!

الان شما نگاه بکنید بحثی که راجع به مسئله ثقیفه و خلافت خلفای راشدین در کتبشان هست همه اینها برمی‌گردد به اجماع! ببینید به چه روزگاری

افتادند اینها به چه روزگاری افتادند! اولاً آمدند گفتند که اجماع مسلمین است که اجماع مسلمین؟! ثقیفه چند نفر بودند؟! کل آنها پانصد نفر بودند آن مبنا کل جهان اسلام همین پانصد نفر است پانصد نفر هم نبودند صد تا صد تا هم نمی شدند کجا پانصد تا ثقیفه یک محلی بود که افرادی می رفتند وانگهی شما نگاه به این افراد بکنید خب این چه افرادی بودند؟ گوششان را می گرفتی دماغش ورمی آمد یک همچنین آدمهایی بود سلمان بود؟! ابوذر بود عمار بود؟! افرادی که سرشان به تنشان بیارزد اینها بودند؟! یا این که فرض کنید یک مشت افرادی که تا طرف می گوید چی شده می گفت دارند می روند ثقیفه خوب ما هم برویم این افراد آمده بودند خب ما هم برویم. عین این فرض کنید همین کارهایی که یک مشت بچه و اینها انجام می دهند نه اصلی و نسبی دارد نه پایه ای دارد نه جنبه منطقی علمی دارد نه وحی دارد هیچی فقط برویم آنجا. آن هم نگاه می کند می بیند که ما مقدمیم آن یکی می گوید ما مقدمیم آن فضائل خودش را می شمارد آن هم فضائل خودش را می شمارد بعد یک نفر این وسط پیدا می شود و بیا ابو عبیده می آید و دست می دهد به عنوان بیعت و یا علی بقیه می آیند و انجام بدهیم و تمام کنیم و برویم خب وقتی می گویند اجماع قاطبه مسلمین است خب این که قاطبه مسلمین نبود! بعد می گویند که نه اجماع اهل حل و عقد است خوب این اهل حل و عقد که بوده؟ علی جزء اهل حل و عقد نبوده؟! سلمان و ابوذر نبودند؟! فقط اهل حل و عقد ابو عبیده بوده؟! خب این جا هم گیر می کنند بعد می گویند که یک نفر هم اگر باشد کفایت می کند خوب کو اجماع؟! این که اساس ماهیت مسئله به طور کلی اصلاً تبدیل شد به امر دیگر و یک واقعیت دیگر آن وقت این را که به عنوان اجماع به اصطلاح هست پذیرفتند و قبول کردند و از او دست برنمی دارند خب بابا بروید ریشه یابی کنید خدا به شما عقل

داده شما با این حیواناتی که دارند در بیابان راه می‌روند فرق می‌کنید اسمتان انسان است بروید ببینید این اجماعی که دارید ادعا می‌کنید بر اثبات خلفای راشیدین، این اجماع از کجا پیدا شد؟ چه افرادی بودند؟ چه کسانی بودند؟ همین طوری ما داریم یک چیزهایی می‌گوییم و بعد هم مسئله به یک نحو دیگری در می‌آید.

متأسفانه همین مصیبت در ما هم وجود دارد همین قضیه در ما هست هیچ تا حالا با خود فکر کردید آن فقهی که می‌آید فتوی به یک قضیه می‌دهد آن فتوی بر اساس ذهنیاتش است می‌گوید آقا مگر می‌شود شیخ طوسی... بابا شیخ طوسی هزارتا فتوای عوضی و مختلف در کتبش وجود دارد شما یک فتوا از شیخ طوسی پیدا کنید که برگشته باشد در کتبش! چرا ما باید افراد را در جایگاه معصوم قرار بدهیم؟! چرا آخر چرا باید قول فردی را مثل قول رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام زمان علیه السلام حجت ثانی عشر بدانیم؟ چرا ما باید این دو مرز را نگه نداریم و افراد را در آن خلط کنیم.

کدام روایت آمده بر این که اگر یک مجتهدی فتوا داد برای مجتهد دیگر حجیت دارد و لازم الاجرا است کدام روایت آمده بر این که امام صادق علیه السلام فرمودند که فرض بکنید فتوای و حکمی که داده می‌شود در آن شکی نیست! بله آن مطلبی که حضرت فرمود که ان المجمع علیه ریب فیه آن در صورتی که به مرتبه ضرورت به مرتبه ضرورت... خود ابوبصیر در مکه روایتی نقل می‌کند که ما شنیدیم که درکوفه ابان این طور می‌گوید می‌آیند می‌بینند یک همچنین مسئله وجود نداشته یعنی بین دو راوی که هر دو راوی در مدینه هستند و هر دو با امام صادق علیه السلام ارتباط دارند اختلاف است! آن وقت ما بعد از ۱۴۰۰ سال مطلبی را که شخص فرض بکنید که در هزار سال پیش گفته برای

خودمان حجت می‌دانیم! بین دو تا راوی که خودشان پیش امام صادق علیه‌السلام بودند اختلاف است خب این یک مسئله واضحی است که ابی بصیر معصوم نیست می‌آید از امام صادق علیه‌السلام می‌شنود کلام امام عصمت دارد کلام امام کالوخی است عصمت دارد ولی تا این کلام امام به گوش من برسد من این کلام امام را بفهمم آیا دقیق او را ضبط کرده باشم یا نکرده باشم آن موقع که این دستگاه ضبط و فلان و این چیزها که نبوده تا ببینید این عین صحبت امام است یا نه و ما به او استناد کنیم یک واو نه کم باشد نه زیاد خب این ها که فرض بکنید که می‌آمدند روایات را نقل می‌کردند از کجا معلوم است یک واو خودشان اضافه نکرده باشند از کجا معلوم است یک واو کم نکرده باشند از کجا معلوم است در همین حدیثی که این همه حرف و نقل راجع به آن پیش آمده در حدیث رفع، رفع ما لایعلمون در این حدیث در کافی یک نقل است فرض بکنید در تهذیب شیخ یک جور دیگر دارد نقل می‌کند خوب این یک حدیثی که این همه روی آن حرف و مسئله است و این مباحث کلی مبتنی بر این است به دو نقل مختلف دارد نقل می‌شود خوب امام این دو اختلاف را بیان کرده یا نه؟! امام که اختلاف نمی‌اندازد حرفی که امام رضا علیه‌السلام می‌زند با حرفی که امام سجاد علیه‌السلام می‌زند یکی است این اختلاف از کجا آمده؟! اختلاف از راوی پیش آمده امام که تصرف نمی‌کرد در گوش مخاطبین امام علیه‌السلام می‌آمد روایتی می‌گفت آن یکی عوضی شنیده آن یکی جور دیگری شنیده این دو تا شد با همدیگر تعارض، این دو با هم دیگر مختلف، چه کار کنیم آن وقت حالا ما باید بر سرمان بزنیم برویم دنبال مرجحات، برویم دنبال ضوابط، برویم دنبال مسائل دیگر تا این که ببینیم چه بوده

من می‌گویم خودم نشسته بودم در مجلسی که مرحوم پدرمان داشت

صحبت می‌کرد بغل دستی من داشت عوضی می‌نوشت این که دیگر بنده با چشمم داشتم می‌دیدم با این که آدم آدم محترمی هم بود آدم اهل فضلی هم بود آدم باسوادی هم بود آدم معروفی هم هست من وقتی که نگاه کردم دیدم این که من دارم می‌نویسم این یک چیز دیگر دارد می‌نویسد گفتم آقا عوضی می‌نویسی این هم دارد می‌شنود خوب تقصیر ندارد اولاً فاصله‌ای که دارد صحبت می‌کند چند متر است بعد هم آیا گوشش درست می‌شنود ده دهم بوده یا نه دهم بوده آب آورده بوده پرده سماخش پاره شده بوده نمی‌دانم چه شده بوده فرض کنید که شخص هزار تا مشکل دارد سنگین بوده یا نه مگر افرادی که در این زمان گوششان سنگین است و سمعک می‌زنند مگر در زمان امام صادق علیه‌السلام نبوده‌اند خب اینها هم بوده‌اند این شش تا را شنیده ده تا را نشنیده الا بالله و دست هم می‌گذارد و راست هم می‌گوید پیش خودش راست می‌گوید دست می‌گذارد روی قرآن که این است و جز این نیست و همین است و فرض کنید که امام علیه‌السلام فرمودند پیش خودش هم راست است و می‌رود بر طبقش عمل می‌کند خوب حضرت موقع صحبت در گوش هر کسی سمعک نگذاشته درست حرفی که من می‌گویم همان را بشنوید خیلی از اینها کاغذ داشتند ثبت می‌کردند خیلی از آنها نداشتند خیلی از اینها مطلب را اشتباه می‌نوشتند

اگر مرحوم علامه طباطبایی و بسیاری از بزرگان می‌فرمایند در مسائل اعتقادی تمسک به خبر واحد نمی‌شود کرد به خاطر این مصیبت است چطور من بیایم دین خودم را و سعادت دنیا و آخرتم را در گروهی یک روایتی بگذارم که نمی‌دانم از امام است اگر بدانم که نقل شده که حرفی ندارم خود امام علیه‌السلام بیاید به من بگوید این این این من همه را می‌نویسم و بعد هم به آنها عمل می‌کنم دیگر غصه ندارم ولی من دارم می‌آیم وضعم را زندگی را اجتهادم را

استنباطم را ارتباط با مردم را حالا خودم به جهنم من که با مردم ارتباط دارم همه را می‌گذارم بر اساس یک شنیده که آن شنیده نه اصل دارد نه اساس دارد! می‌گویند ابی بصیر آدم خوبی بوده درست بوده ولی معصوم که نبوده باباجان آدمی بوده درست مثل بقیه اشتباه هم داشته خیلی هم داشته مثل بقیه داشته این مسئله و قضیه است که من وقتی داشتم این مسئله اجماع را در آن زمان نگاه می‌کردم دیدم ما همان راهی که اهل تسنن رفتند همان راه را داریم می‌رویم وقتی این کتاب اجماع بنده را پیش فلان آقا بردند و ایشان گفتند که آقا چطور ممکن است که ایشان یک همچین چیزی نوشته! هفتاد مسئله ارث داریم که هیچ کدام اینها در روایت نیستند پس اینها را باید بگذاریم کنار! گفتم نخیر هفتصد تا داشته باشیم حالا به طرف می‌گوییم بابا این از اصل قضیه ایراد دارد! آن آقا می‌گوید نه آقا ما هفتاد مسئله ارثی می‌گوییم اینها هفت هزارتا داشته باشد وقتی اصل مسئله خراب است باید تمسک به عمومات کرد به اجماع چه ارتباطی دارد! اینها چیزهایی است که باید آنها را به مطالب کلی برگرداند یعنی با تصور و شاید و انشاءالله کار درست نمی‌شود

تلمیذ: پس اصحابی که امام علیه‌السلام آنها را تصدیق کردند چه می‌شود العمری و ابنه ثقتان فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان [و ما قالاً لک فعنی یقولان، فاسمع لهما و اطعمها....]

استاد: آخر صحبت در این است که شما گفتند ثقة یعنی اینها شمر و یزید نیستند.

تلمیذ: در قولشان ثقة هستند

استاد: احسنت قولشان ثقه است یعنی....

تلمیذ: یعنی درست شنیدند و درست نقل کردند

استاد: شما بر اساس شنیده آنها به واسطه آن حجیت تنزیلیه می‌توانید ترتیب اثر بدهید ولی همان امام علیه السلام گفته که عقل خودت را به کار بیانداز این جمله‌ای که امام فرموده است که فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان یعنی این فرد مورد ثقه من است احتمال عناد در او نیست یا احتمال خطا در او نیست؟ اگر احتمال خطا نیست پس معصوم است؟! احتمال عناد و غرض ورزی مثل علی بن ابی حمزه مدائنی مثل بلالی و امثال ذلک اینها آن جوری نیستند که دینشان را بدنیا بفروشد و امروز بیایند یک حرف بزنند و فردا حرف را برگرداند اینها ثقه هستند همین یونس بن عبدالرحمن که حضرت می‌فرمایند مگر در امامت موسی بن جعفر شک نکرد! مگر همین آقا شک نکرد یونس بن عبدالرحمن! مگر همین عمار مع الحق که پیغمبر راجع به عمار فرمود صبح تا شب در خلافت و وصایت امیرالمومنین شک نکرد ارتد الناس بعد النبی الا ثلاثه^۱ عمار که جزو آن سه تای دیگر نبود سلمان و ابوذر و مقداد بودند این عمار که پیغمبر فرمودند عمار مع الحق یعنی چه؟! خوب این از صبح تا شب هم مع الحق بود این که نبود مع الحق متشکک بود شاک بود خوب گیر کرد! عمار به آن مرتبه استقامت نفسی نرسیده بود این قضیه که سهل است که اگر هزار قضیه مثل فوت رسول خدا صلی اله علیه و آله پیدا بشود و این مردم هم برگردند شخص از آن مسیر خودش برنگردد به آن مرتبه نرسیده بود بله آن مایه را داشت آن واقعیت را داشت به واسطه وجود آن واقعیت و آن مایه ایمان و التزام و صفای نفس خدا

۱- بحار الانوار ج ۳۴ الباب الرابع و الثلاثون

کمکش کرد دست او را گرفت تا بالاخره برایش سکونت پیدا شد سکونت یعنی چه یعنی آرامش این آرامش صبح تا حالا که نبود اگر صبح تا حالا بود پس چرا تا حالا نیامدی چرا امام علیه السلام می‌فرماید دار دوره و جال جوله^۱ این جال جوله یعنی چه یعنی رفت تو خودش در اوضاع در این بساط در این قضایایی که اتفاق افتاد نگاه کرد دید آقا این مردم پشت پیغمبر نماز می‌خواندند الان رفتند دنبال آن آقا! این افرادی که فرض بکنید که در جنگ شرکت می‌کردند رفتند دنبال این آقا این افرادی که همیشه جزو مجاهدین فی سبیل الله بودند رفتند دنبال این آقا بخاطر چی؟! نگاه کرد عمار بر این که مجاهده فی سبیل الله، پشت سر پیغمبر نماز خواندن، آب وضوی پیغمبر را به سر و صورت کشیدن اینها همه یک مرتبه از آن اتکاء، التجاع و ارتباط با رسول خدا است آن مراتب پایینی که آن مراتب انسان را نگه می‌دارد! هنوز به آن نرسیده بود که به آن عصر رسید اینها منافاتی با هم ندارند آن به جای خود این به جای خود حضرت که می‌فرمایند که العمری وأبنة ثقتان فما أديا اليك عنى فعنى يؤديان بله البته در بعضی از موارد هست که در آن موارد خصوص نفس آن فرد هست به عنوان آن جازمیت و حجیت در زمان ائمه علیهم السلام این مسئله فرق می‌کرد تا این که این قضیه رسید به زمان غیبت صغری در زمان غیبت صغری امام علیه السلام این افراد را به عنوان واسطه بین خود قرار داد این مسئله‌اش با آن قضیه یونس تفاوت می‌کند آن جا مقام افتا بود مقام بیان حکم بود و مقام بیان روایت و اخبار بود در آنجا احتمال اشتباه است لذا امام می‌فرماید ابوبصیر هم مثل آنها می‌ماند تفاوتی نمی‌کند حضرت در آنجا می‌فرماید به همین اصول عادی و متعارف مراجعه کنید

۱- الاختصاص للمفید صفحه ۱۰

اگر ببینید ما وافق کتاب اللد فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه^۱ باید عمل بشود لذا این مواردی ما می‌بینیم و در مسائل مرجحات هم مشخص است بر این که بر همین میزان و مبنای متعارف عرفیه باید مجتهد سیر کند در این مقام تعارض خذ بأعدلِهما داریم خذ بأوثقهما داریم در صورتی که پیش امام اینها همه ثقه هستند آیا امام علیه‌السلام که به اهل کوفه می‌فرماید یونس بن عبدالرحمن ثقةً آیا امام علیه‌السلام نص و تصریح بر عینیت می‌کند؟ یعنی همان طوری که در زمان غیبت صغری شیعیان مکلف موظف بودند به آن چه که از ناحیه نواب اربعه و از ناحیه امام زمان علیه‌السلام می‌آمد عمل کنند؟ و یا اینکه در آن عصر غیبت خصوصیتی بوده که خود عین دستخط و جواب حضرت بود و تعیین حضرت بر اینها بود که اولی عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و بعد هم که سومی همان حسین بن روح و چهارمی هم علی بن محمد سمري این چهار نفری که در آن زمان بودند به عنوان واسطه بودند حکم اینها با ابی بصیر فرق می‌کرد با ابان و ابی بصیر. ابان و ابی بصیر دو راوی بودند نه حجیت غیر عادی به آنها اعتبار داده شده حجیت تنزیلی باشند لذا نگاه می‌کنیم می‌بینیم کلام حسین بن روح حجة همان طور که کلام خود امام حجة! ما غیر از این نداریم امام خودش فرموده به این عمل کن در حالتی که در خود زمان امام این قدر اصحاب نبودند زکریا بن آدم و اینها این همه بزرگان بودند همه اینها بودند و به همه اینها انسان به عنوان ثقةً می‌تواند مراجعه کند ولی به عنوان رابط می‌شود فقط حسین بن روح عنوان رابط می‌شود عثمان بن سعید، این عنوان رابط با عنوان ثقةً که امام درباره یونس فرمود زمین تا آسمان فرق می‌کند!

۱- اصول کافی ج ۱ باب الاخذة بالسنة و شواهد الكتاب ح ۱

تلمیذ: اینکه می‌فرماید اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس^۱

استاد: خب بله

تلمیذ: می‌فرماید فتوا بده

استاد: اگر شما هم آن زمان امام صادق علیه‌السلام بودید

تلمیذ: اگر خطا داشته باشد در فتوا چرا فرمود افت الناس؟

استاد: افت الناس به عنوان اینکه تو شیعه ما هستی و اخبار را از من أخذ

می‌کنی

تلمیذ: مجتهدی عالمی فتوا بده

استاد: آقا فتوای مجتهد عالم دیگر بیش از روایت حنظله که نیست خذ بما وافق که نیست خذوا ما نظر فی حلالنا و نظر فی حرامنا که نیست همین نظر فی حلالنا و حرامنا همین را حضرت می‌گوید مثل فرض کنید که اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس بما انزل الله این همین است منتهی اینی که الان دارد فتوی می‌دهد اگر فرض بکنید که یکی دیگری مانند این بوده و در مسجد کوفه و فتوی می‌داده و مخالف بود حضرت چی می‌گفتند؟ دیگر روایت عمر بن حنظله می‌آید حضرت به هر دو می‌گوید افت الناس، افت الناس که وحی نشد این که داخل در عصمت نشد یونس بن عبدالرحمن که می‌گوید بنشین در آن جا و فتوا بده این در آن جا حضرت که مهر عصمت به او نزدند به عنوان عالم و مجتهدی که مستند اخبار او امام است نه مستند اخبار او افراد دیگر مستند روایات او و مستند حکم و ریشه اجتهاد و استنباط او امام علیه‌السلام است بر این اساس حضرت او را مستعد برای رأی و نظر و اجتهاد دانستند و فرمودند که بنشین و

۱- نصوص فی نوابع الشیعه و شخصیات بارزه منهم فی العصور المختلفه

به مردم فتوا بده ولی آیا هر فتوایی که داده آیا فتوا معصوم است یا ممکن است خطا باشد؟ ممکن است خطا باشد این حرف ما است ولی آن چه را که نواب اربعه می‌گویند آن دیگر خطا ندارد آن جنبه رابطیت دارد در این جا اعمال ولایت شده است این در این کلام امام علیه السلام که فرمودند اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس اعمال ولایت نشده!

تلمیذ: نظیرش را داریم که دیتان را از اینها بگیری

استاد: خب آقا اگر از اینها نگیرند امام بفرماید برود از چه کسی بگیرد؟ از نعمان بن ثابت ابی حنیفه بگیریم؟! حالا که می‌فرماید بروید بگیری در کوفه برویم از چه کسی بگیریم از یونس بگیرید یعنی شیعه ما یونس است نعمان بن ثابت ابوحنیفه او فرق می‌کند او مال دم و دستگاه فلان است این یونس مال ما است ولی آیا این یونس معصوم شد با این کلام امام که دیتان را بگیرد؟!

تلمیذ: نه

استاد: خب تمام شد

تلمیذ: بر فرض خطا در فتواها ممکن است سرایت کند

استاد: آن خیار فروش که می‌آید در کوفه می‌نشیند و از یونس بن عبدالرحمن دینش را می‌گیرد قبول ما آن را می‌گیریم درست اشکال ندارد ولی آیا اگر فرض کنید که یک نفر شبیه یونس بود امام به او می‌فرماید که دینت را از او بگیر و کسی دیگر را قبول نکن تو خودت هم برای خودت آدمی هستی به طور کلی امام علیه‌السلام چه می‌فرمایند؟! لذا مگر همین یونس شک نکرد در امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام؟! پس چه شد آن همه تعریفهایی که امام صادق علیه‌السلام کردند کجا رفت آن تعریفها؟ خب این همه حکایت از این می‌کند که جری ائمه علیهم‌السلام در میان مردم جری متعارف بودند حضرت می‌فرمایند که

من سراغ چه کسی بروم حضرت می‌فرماید سراغ یونس برو یونس عالم و مطالب را از ما می‌گیرد برو سراغ او ولی من به او با این کلام، عصمت نمی‌دهم عصمت اختصاص به من دارد و دیگری غیر از من معصوم نخواهد بود من به او حجیت می‌دهم در صورت خطا، در صورت عدم خطا خب حجیت دست من نیست چه من بگویم چه نگویم خب کلامش مطابق با واقع است خبری را که از من می‌دهد فتوایی که از من می‌دهد خوب واقع است تنفیذ امام علیه السلام و تصریح امام به وثاقت یونس این تصریح برای موارد خطا است یعنی مورد خطا معفو عنہ است آن را من می‌گویم آن تضمین و گارانتی برای انجام این عمل را آن را من می‌دهم اگر من ندهم و تو رفتی پیش جناب یونس و انجام دادی و عمل کردی خطا کردی بایست آن را دوباره بروی انجام بدهی خدا عقاب می‌کند که تو به چه حجت و تنجز شرعی این را انجام دادی؟! نعمان را من تضمین نمیدهم نمی‌دانم فرض بکنید که آن کسان دیگری که در آن جا بودند من تضمین نمی‌دهم سفیان را نمی‌دهم آن عبدالله بن عمرو را نمیدهم اما راجع به یونس من این تضمین را می‌دهم این تضمین برمی‌گردد به آن متمم جعل به تتمیم جعل برمی‌گردد که آن تتمیم جعل در مقام بروز خطا است نه در مقام ثواب و اصابت دیگر تتمیم جعل لازم نیست خود آن واقعه خودش در آن جا هست و آن نیازی به این قضیه ندارد

لذا در مورد رواتی که اهل تسنن هستند و ثقه‌اند ما برای چه عمل می‌کنیم؟ آیا امام در آن جا حجیت تنزیلی داده نه خود ما می‌گوییم آقا یک آدم سنی است خوب باشد ولی آدم صادقی است مگر آدم صادق فقط اختصاص به شیعه دارد!

الحمد لله مسلمانها که خیلی عالی واقعا از اینها راستگوتر در دنیا پیدا

نمی‌شود از اینها درست‌کارتر پیدا نمی‌شود! انگار هر چه هست فقط مال ما است همه صداقتها مال ما است همه کارهای درست مال ما است بقیه در دنیا از این نقطه ایران پای‌تان را بیرون می‌گذارید همه دروغگو هستند! همه منافقند! همه فرض کنید که کلک هستند فقط در این دایره که می‌آید فقط یک قسمت و یک نقطه است یعنی یک بخشی است اگر بخواهیم چیز بکنیم بقیه که خب بله تکلیفشان معلوم است نه آقا سنی هم هست بسیار آدم صادق و خوب و درست یهودی است بسیار آدم درست و صادق است و کارش را درست انجام می‌دهد حالا مطلب به او نرسیده مسیحی است بسیار آدم درست.

بنده رفته بودم جایی کیفم افتاده بود در کیفم دو هزار دلار بود وقتی که دوباره مراجعه کردیم با یکی از دوستان بودیم فردی آمد و گفت که خصوصیاتش را بگو گفتم این است گفت بفرما خب این می‌توانست بردارد چه کسی بود؟ یک مسیحی بود حالا یکی از مسلمانها در ایران این کار را می‌کند در همین ایران خودمان از یک دلارش نمی‌گذرند حالا فرض کنید که دو هزار دلار پیدا کرده آمده گفته بفرمایید در حالتی که می‌توانست بردارد بگوید نه من ندیدم صاف تو روی آدم نگاه بکند تو چشم آدم نگاه کند دروغ بگوید هستند از این افراد در چشم آدم نگاه می‌کنند دروغ می‌گویند انگار وحی آمده، صاف، یعنی اصلا این چطور این را تمرین می‌کنند واقعا خیلی عجیب است ها یک کسی آن قدر تمرین دروغ کرده که همین طور تبسم می‌کند و خیلی صاف... اا می‌گوید تو پسر زیدبن ارقم هستی بله بله بله می‌شناسم شما را این خودش یک هنری است این اصلا یک هنر است که انسان از نقطه نظر استقامت نفس طمأنینه و سکونت استقامت نفس به مرتبه‌ای برسد که صاف در چشمت نگاه کند اصلا نه رنگش برگردد نه زرد بشود نه سفید بشود نه برود در فکر همین طور صاف

صاف بگویند تو پدر زیدبن ارقم بله بله بله من می‌شناختم مدت‌ها ارتباط داشتم چی داشتم فلان این حرفها انگار نه انگار اصلا این به هیچ وجهی ... خب همه کار اینها می‌توانند بکنند به راحتی چه چیزی آن را باعث شده و داعی شده برای این که این کیف را نگهدارند؟ وجدانش! در حالتی که خوب می‌دانسته کسی ندیده هیچ کس از این قضیه خبر ندارد حتی یک کلاغ هم ندیده که فلان کیف این جا افتاده او آن وجدان را دارد ما نداریم! مسیحی است ولی وجدان دارد درست آنی که به درد می‌خورد در ارتباط بین انسان و خدا آن وجدان است! این اشهد ان لا اله الا الله ما به درد نمی‌خورد درست این پیشانی گذاشتن و این بادکردنها به درد نمی‌خورد! آن وجدان به درد می‌خورد! حالا آن وجدان در یهودی باشد در مسیحی باشد در سنی باشد در گبر باشد در ملحد باشد در هر کسی می‌خواهد باشد آن وجدان است که دست آدم را می‌گیرد و آن وجدان است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند! همه اینها کف است همه اینها ظاهر است همه این داد و بیدادها همه اینها برخواسته از مراتب چیست مراتب این نفس است نه آقا این طور نیست

الان ما روایاتی که از اهل تسنن داریم و اگر مجتهدی بخواهد فتوا بدهد و نظر اهل سنت را در این قضیه نبیند یکی از فتوای او ناقص است انجام ندهد باید برود ببیند لذا مرحوم آقای بروجردی در این قضیه برای همین جهت تأکید می‌کردند بسیاری از روایاتی که ما داریم روایات صحیح از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله آمده در حالتی که از ائمه نیامده و درست هم است هیچ اشکالی هم ندارد به صرف این که اینها سنی هستند همه چیز خراب نمی‌شود.

این قضیه ای که من خدمتتان عرض کردم که آن آقای صحبت کردند راجع به کیفیت ماهیت که چطور می‌شود انسان یک ماهیتی را بتواند استحصال

کند این به این برمی گردد که ما چگونه می‌تونیم ماهیت و مفهومی به نام اقتراب به عصمت و به نام تقلل خطا در اصابه واقع در موضوعات و احکام خارجی چگونه می‌توانیم به این برسیم! این یک مسئله عادی ظاهری است شما وقتی که در کنار امام صادق علیه السلام هستید اگر امام علیه السلام به شما این طور فرمود وقتی می‌رود پیش یونس هر چی گفت لام تا کام حق مخالفت نداری و عین آن چه را که گفت باید بپذیری این کلام کلام خود امام است هر چی گفت این جور یا نه طرف نشسته پیش امام بقیه هم نشستند به حضرت می‌گوید من به چه کسی مراجعه کنم حضرت فرمودند مگر تو در کوفه نیستی خوب برو در کوفه یونس در کوفه است پاشو برو فما ادیا الیک عنی فعنی یؤدیان یا می‌فرماید برو بنشین در آن جا و فتوا بده نشسته در آن جا و فتوا دادن برای کسی که می‌رود پیش یونس این مسئله همه قضیه نیست که تمام شد و صد در صد همان طوری که شما می‌نشینی پیش امام صادق علیه‌السلام همه قضیه است وقتی که می‌نشینی پیش امام باقر علیه‌السلام همه قضیه است، وقتی که می‌نشینی پیش امام رضا علیه‌السلام تمام مسئله است، دیگر خارج از چارچوب حضور امام رضا علیه‌السلام بطلان محض و کفر محض و شرک محض و ضلالت محضه است این می‌شود همه‌اش.

پس در خدمت امام رضا علیه‌السلام بودن یعنی همه مسئله کل المطلب پیش امام صادق علیه‌السلام است این طور یا این که نه اگر حضرت گفتند بلندشو پیش سکونی همین امام رضا علیه‌السلام ببین او چه می‌گوید آیا همین است قضیه همین حکم را باید بار کرد نه! مگر این که لحن امام علیه‌السلام و کیفیت تخاطب و موقعیت احراز تخاطب و شرایط و قرائن اقتضا کند که حضرت بفرماید این نازل منزل من است این حجیت تنزیلیه این کلام او کلام من

است و هیچ چیز قابل برای تخلف نیست اگر این طور شد آن وقت شما می‌توانید کلام او را بغل روایت قرار بدهی و ترجیح بدهی اگر این طور است شما الان می‌توانی کلام حسین بن روح را بیاوری به عنوان یک روایت و به او استناد کنی ولی نمی‌توانی به فتوای یونس بن عبدالرحمن که برو بنشین در کوفه و فتوا بده بیای به آن استناد کنی نه آن مال خودش است می‌آید کلام یونس را که امام نقل کرده ملاک قرار می‌دهی نه این که یونس الان در این جا چیه فتوا داده است آن مال خودش ارتباطی ندارد.

تلمیذ: اگر خطائی هم در آنجا از آنها مشاهده کنیم امام علیه السلام قائل به تسامح شده‌اند.

استاد: شما موید هستید یا مخالف هستید؟

تلمیذ: در فروعات خیلی اهمیت ندارد که صددرصد مطابق با واقع باشد

استاد: اهمیتی ندارد حالا هر چه گفت

تلمیذ: نه صددرصد نباشد قدری مسامحه کردند

استاد: خب همین من هم همین را دارم می‌گویم دیگر

تلمیذ: ... عقلی باشد اتفاقاً مرحوم آقا در زمان حیاتشان می‌فرمودند شما طهران هستید به آقای فلانی مثلاً مراجعه کنید.

استاد: بله

تلمیذ: در زمان مرحوم آقا هم بود.

استاد: مشکل ما همین بود مشکل ما و درد ما اتفاقاً بعد از ارتحال مرحوم والد رضوان الله علیه همین بود که آنچه را که ایشان می‌فرمودند از این دایره خارج نبود همین بود.

بنده اطلاع دارم که ایشان افراد را به بعضی ارجاع می‌دادند که من قطع به

خطا در کیفیت بیان مراد آنها دارم قطع دارم نه ظن، قطع دارم چون برای خود من مرات و کرات حاصل شده که آنها کلام ایشان را اشتباه فهمیدند نمی‌گوییم که خدای نکرده آنها اهل غرض و مرض و این چیزها بودند نه خب بشرند.

عرض کردم خدمتتان بشر است فرض کنید که هر شخصی دارای یک خصوصیات مختص به خودش است یکی استعدادش زیاد است حافظه‌اش کم است یکی حافظه‌اش زیاد است استعدادش کم است یکی گوشش سنگین است بنده در مجلسی بودم که ایشان مطلبی را به ما فرمودند وقتی آمدیم بیرون یک شخصی یک راه دیگری، گفتم آقا این را گفتند گفت نه نگفتند آقا من با گوش خودم این اصلا نشنیده بود نه اینکه حالا شنیده بود و اشتباه فهمیده بود خب بنده خدا نشنیده. آدم گاهی اوقات یک کلمه می‌خواهد بشنود همین که این لیوان را آب می‌کنم دو کلمه از مطلبی که شما می‌گویید از ذهنم ذهول پیدا می‌کند بله فرض کنید که ممکن است که یک صدای تقی آمده همان صدای تقی که آمده تا شخص متوجه شده این جا است که ما می‌گوییم که مجتهد باید دقت بکند همین طوری پشمکی نیست که فرض بکنید که هر کسی دو تا کلمه بردارد بخواند بابا دم شتر به زمین می‌رسد باید بلند شود بیاید ببیند که مسئله و حکم چه بوده آن وقت در این خصوص با این توجه و با این کیفیت و با این دقت و با این ظرافتی که دارد من بلند شوم بیایم بگویم که اجماعی که فقهای در یک زمانی بودند و اینها اجماعشان حجت است اگر حکم خلاف بود امام علیه السلام وظیفه‌اش از باب لطف باید بگوید امام و چی چی و امام حسین را گرفتند کشتند و چه کردند لطف خدا کجا رفته بود که این پسر پیغمبر را از دست این همه یزید و فلان نجات بدهد و اهل بیت پیغمبر را دربه در کوه و بیابان! کو لطف خدا کو؟! لطف خدا کجا رفته بود که خلافت بعد از پیغمبر را آمدند و به آن

بساط کشاندند و آن اولی و احق من فی الارض و فی السماء را آوردند خانه نشین کردند و دو نفر سه نفر رفتند؟! کو لطف خداوند و لطف خدا چه چیزی در این جا اقتضا می کند؟ لطف خدا اقتضا می کند برای دو سه تا عمار و ابی ذر و مقداد در مدینه؟ مردم یمن لطف خدا برای اینها کجا رفت مکه کجا رفت آن نمی دانم پایین تر بالاتر ایران غیر ایران کجا رفت فقط هم مربوط به آن دو تا است آن هم با آن وضعیت این چیزهایی شروع کردن به درآوردن و درست کردن و فلان کردن از این مسائلی که خوب بالاخره خودتان هم دیدید مطالعه کردید همه ادله واهیه برای استاد که آن قضیه که بله اگر در یک طبقه یک عده باباجان بگو اشتباه است این که دیگر این قدر مقوله ندارد که خودت را به دردرس بیاندازی و هی دلیل بیاوری و فلان کنی آن هم با این، ندارد آقا اشتباه کردم مگر می شود که چهار نفر چه کنند و چهل تا فرض کنید که فقیه در یک زمان همه یکی بگویند! چرا نمی شود آقا می رود بالای منبر نظرش را می گوید چهار هزار نفر همه می پذیرند! فردا همین آقایی که بالای منبر است می آید نظرش عوض می شود همین چهار هزارتا دوباره می پذیرند چطور اینجا شد آنهایی هم افرادی هستند مثل بقیه تا نگاه می کنند می بینند این استادشان که یک همچنین فتوایی داده یک خورده دست و پایشان شروع می کند به لرزیدن این هم فتوا می دهد می شود دو تا این را نگاه می کند می بیند آن دو تا دادند و اینهم می دهد می شود سه تا در حالتی که این کم کم شد اجماع صد نفر همه یک حرف می زنند این که پایه ندارد اینجا است که خلاصه انسان باید بیشتر فکر کند و بیشتر توجه کند و برای رسیدن به مطلب باید یک خورده دقیقتر باشد

بله امام علیه السلام نسبت به فروع همان طور که شما می فرمایید چیز ندارند اینها به خاطر این است که مسئله فروع حالا غیر از آن مسئله اصول که

همان مبانی مبدأ و معاد و عصمت و رسالت و امثال ذلک و اینها باشد آنها پایه و اساس خود شریعت را تشکیل می‌دهند در مسئله امامت ما تشکیک کنیم پس بنابراین مسئله به جای دیگر کشیده می‌شود همان حرفها که فعلا دارد مطرح می‌شود الان مسائلی که دارد مطرح می‌شود و به جاهای دیگر زده می‌شود برای چیست؟! به خاطر قضیه تشکیک در مسئله امامت است شما وقتی که عصمت را از امامت بردارید کلام معصوم از حیثیت می‌افتد وقتی که از حیثیت افتاد آن وقت اعلامیه حقوق بشر می‌آید جای او را می‌گیرد! اینها همه‌اش بخاطر خط سیری که می‌خواهد بیاید! این جا امام می‌فرماید باید در اصول محکم باشید امام معصوم است همان طوری که رسول خدا معصوم بود امام معصوم است همان طوری که تک تک آیه قرآن معصوم است کلام امام علیه السلام عصمت دارد کلامی که از دهان امام خارج می‌شود آن را از دهان ابوبصیر می‌شنوید این حرف ما است کلامی که از ابی بصیر می‌شنوید عصمت ندارد، حجیت دارد عصمت ندارد! بحث دوتاست ما بحث عصمت می‌کنیم و بحث حجیت قرآن چه در دست مقداد باشد آن قرآن یکی است همان قرآن در دست یزید باشد آن هم یکی است قرآن قرآن است اگر به آن عمل نمی‌کنیم یک مطلب دیگر است در صورتی که در قرآن دست نبرده باشیم همان قرآن بخاطر آیاتی که دارد این آیات عصمت دارد حالا هر جای می‌خواهد باشد ولی همین کلامی که امام علیه السلام نقل کند اگر این کلام را ابان نقل بکند محمد بن مسلم نقل بکند برای شما حجه همین کلام را یزید نقل کند از امام صادق لیس بحجه

تلمیذ: در یک مجلس امام علیه السلام به سه نفر در مورد یک مطلب سه حکم مختلف فرمودند

استاد: خب پس برای همین است دیگر

تلمیذ: کدام را باید بگوییم که صد در صد حق است

استاد: احسنت پس شما مویدید

تلمیذ: از کجا می‌شود تشخیص داد این را؟

استاد: همین انسان باید به آن ملاک برای کلام امام برسد! تشخیص بدهد که کدام یک از اینها تقیّه بوده، تشخیص بدهد که کدام یک از آنها به خاطر واقعهٔ شخصیه بوده، تشخیص بدهد کدام یک از اینها بخاطر وقت بیان حاجت بوده همه اینها را وقتی که تشخیص داد همه این احتمالات را کنار زد رسید به یک احتمال واقع که اقرب الی الواقع اینی که بنده الان عرض کردم چند دقیقه پیش

تلمیذ: قطعی نیست ظنی است

استاد: باشد اشکالی ندارد آن ظن برای ما می‌شود حجت

تلمیذ: اصلاً راهی نداریم برای رسیدن به احکام قطعی دین خدا

استاد: احکام قطعی چرا در ضروریات و اینها هست

تلمیذ: در محکّمات و ضروریات

استاد: در ضروریات و محکّمات ما قطعیات داریم در غیر از آنها نه نداریم الان در مسئله هبه خمس در هبه یک عده می‌گویند نه بنده می‌گویم باید باشد خوب همین روایت را او این طور می‌فهمد و همین روایت من جور دیگری می‌فهمم در حالتی که هر دوی اینها یکی است بنده نه به اعلامیه حقوق بشر مراجعه کردم که بپرسم خمس آن اصلاً خمس سرش نمی‌شود

تلمیذ: این ظن شخصی است

استاد: هر کسی همین است آن هم ظن شخصی است اصلاً ظن نوعی ما نداریم هر کسی حتی بخواهد بگوید ظن نوعی باز ظن شخصی خودش رسیده یعنی از ظن شخصی خودش دارد آن سرمایه قرار داده برای رسیدن به ظن نوعی

که همان ظن متعارف است باز آن متفاهم عرف برای او ایجاد یک ذهنیت می‌کند که آن ذهنیت و مسئله عرف را این مرآت برای ذهنیت نفس قرار می‌دهد در آن مسائل ظنیه

همین جا امام علیه السلام در همین روایتی که خیلی‌ها به این روایت استناد می‌کنند و می‌فرمایند که امام صادق علیه السلام فرمودند چیه این مردم می‌گویند که ما علم غیب داریم من داشتم دنبال فلان کس می‌گشتم در خانه پیدایش نکردم آن وقت دارند می‌گویند به ما علم غیب داریم بنده دیدم بسیاری از افراد اهل کلام در کتب خودشان به این روایت استناد می‌کنند بر عدم علم غیب امام! این قضیه برای من چیز بود و خب البته قابل برای توجیه هست که چطوری این علم امام علیه السلام از مرتبه خود آن تنزل واقع و ظهور در نفس در این جا می‌تواند این گیر کند امام بخواهد آن علم را در نفس خودش بیاورد نخواهد در همان مرتبه نفس خفی در آنجا نگه دارد و نگذارد که نسبت به واقع اطلاع پیدا کند این در اختیار امام است خود امام می‌تواند این کار را انجام بدهد حالا ما چرا بخواهیم چیز کنیم یکی از دوستان ما یکی از رفقای ما چندی پیش به من می‌گفت که من وقتی که با افراد برخورد می‌کنم در آن جا اگر بخواهم به آن صورت برزخی آنها اطلاع پیدا می‌کنم و .. گفتم نه نباید چنین کاری انجام بدهی یک وقتی انسان خواهی نخواهی برایش یک مسئله روشن می‌شود آن دست خودش است فرض کنید که صور برزخی برایش تمثل پیدا می‌کند این چیز نیست یک وقتی نه یک وقت من جایی بودم از یک جایی می‌خواستم بیایم نشسته بودم منتظر بودم که به اصطلاح حرکت شروع بشود دیدم که تقریباً زوج جوانی بودند با یک پسر بچه شش هفت ساله‌ای بود آمدند و پیش من نشستند و گفتند که آقا این شخص خودش را معرفی کرد و یک پزشک بود گفت که من

می‌خواستم خدمتتان این مطلب را بگویم این بچه ما خیلی می‌خواهد با شما صحبت کند و گفتم بیا آقا جان آمد و نشست و با او گرم گرفتیم و این حرفها و خیلی بعد، از جمله مطالبی که ایشان گفت این بود که این بچه صورت برزخی افراد را می‌بیند و این برای ما دردسر شده از جمله مطالبی که می‌گفت بعضی قابل گفتن نیست ولی بعضی از جمله می‌گفت که ما آمدیم در اینجا که ببریم پیش کسی اگر بخواهم توضیح بدهم معلوم می‌شود می‌خواهم به اجمال بگذرد آوردیم در یک جا در یک مجمع آقایان که اینها یک چیزی بگویند تا وارد شد یک فریاد کشید و اصلاً فرار کرد هی رفتیم دنبالش گفت نه من این جا نمی‌آیم و بعد تعبیرهایی آورد که آنها دیگر بماند آنها را نمی‌گوییم آن تعبیرها را آورد می‌گفت حاج آقا ما گیر کردیم این جا فقط به شما گیر داده که این فرض بکنید که این چیز است من آمدم یک خورده با او خلاصه صحبت کردم و فلان این حرفها بعد به پدر و مادرش هم گفتم چکار کنند که این قضیه یک مقداری منتفی بشود و وقتی یک همچنین حالی پیدا می‌شود اینها عکس‌العملی نشان بدهند خوب اینی که الان به اصطلاح چیز می‌کند خوب این بچه در اختیارش نیست ولی خوب یک آدم بزرگ گفتم که شما جایز نیست این کار را بکنید! یک وقتی خودش می‌آید یک وقتی نه شما می‌خواهید گفتم که اطلاع بر صورت ملکوتی افراد اطلاع بر سرّ است و اطلاع بر سرّ مومن حرام است! خوب درست شد در حالتی که همین مسئله را اگر شما بخواهید در غیر از این زمینه باشد می‌گویند نه آقا چه اشکالی دارد اطلاع بر سرّ در صورتی که برود جایی خبری از نظر ظاهر این هم همین است خداوند یک قدرتی به کسی بدهد اعمال این قدرت اختیاری باشد و اعمال این قدرت اطلاع بر چیست بر سر است اگر این بخواهد اطلاع پیدا کند این شخص صورتش چیست آیا نسبت به این حالش تغییر نمی‌کند تمام

شد! پس این می‌شود چی گفتم جایز نیست خوب این که الان می‌گوید من می‌توانم آیا این خلق می‌کند یا واقعیت است این کشف می‌کند واقعیت است این صورتش این است این است این بخواید کشف می‌کند نخواهد این مسئله برایش به اختیار و اراده او است علم امام همین است امام بخواید در اختیارش هست بخواید نسبت به این مسئله اطلاع پیدا می‌کند همه چیز در قلب امام علیه السلام است و کل شیء احصیناه فی امام مبین تمام ملک ملکوت و ما سوی الله در نفس امام زمان علیه السلام همه حضور عینی دارد نه علمی، علمی به عنوان ظهور نه به عنوان علم حضوری آن همان علم حضوری عینی می‌شود حضوری همان عینی است حضور عینی و تجسمی دارد به واسطه آن است یعنی وقتی به واسطه باشد همه از نفس کلی او تشکل خارجی و جزئی پیدا می‌کند چطور ممکن است علت کلی متوجه معالیل جزئی نباشد؟! چطور ممکن است! این می‌شود نفس امام علیه‌السلام، ولی صورت علمی نفسی به دست خودش است که این را بیاورد و آن را بیاورد بعد من به یک روایتی برخورد کردم که آقا اصل این روایت یک چیز دیگر است این روایت در آنجایی که حضرت امام صادق می‌گفتند آن جا ابوحنیفه بوده و بخاطر ابوحنیفه حضرت آن را فرمودند اگر طرف رفته ابان بودند با دو نفر دیگر رفتند گفتند یابن رسول الله ما که می‌شناسیم اینها را دیگر ما را هم داری سر کار می‌گذاری خوب ما را دیگر چرا؟! حضرت فرمودند مگر ندیدی ابوحنیفه آن جا بود! بعد حضرت فرمودند ما من شیء فلان الا این که در نفس این حالا شد یک چیزی راحت شدیم درست شد قضیه، امام علیه السلام ده جور حرف می‌زند بله اگر امام علیه السلام حرف بزند آنجا این ابوحنیفه خلاصه کذا و کذا هزار تا قضیه درست می‌کند نفس معاند او به اشتعال درمی‌آید تحریک حساسیت و حسد کینه او می‌شود امام مجبور است در اینجا این جوری حرف

بزند

لذا حضرت در اینجا گاهی اوقات که ابوحنیفه می‌آمد پیش امام حضرت می‌فرمودند اگر کسی خواب دیده است بیاید تعبیر کند ابوحنیفه این جا نشسته خوب این چی می‌شود ما از این جا استفاده می‌کنیم آقا امام علیه السلام در میان اجتماع به همین نحوه ای برخورد می‌کرد که لازمه یک نوع مدارای اجتماعی است و لازمه یک نوع امور عادی است امام می‌آمد می‌گفت چون من امام هستم گور پدرش هر چی، نه این طور نبوده آن زمان امام زمان است زمان امام زمان دیگر امام با کسی شوخی ندارد! دیگر نه ابوحنیفه پیدا می‌شود و نه غیر ابوحنیفه که حضرت بخواهد تقیه کند حضرت می‌آید می‌گوید مطلب این است یا این تمام شد قضیه! ولی ائمه ما این طور نبودند هزار تا اطلاع داشتند آن وقت ما آن نصفه کلام را می‌گیریم که حضرت می‌فرماید دنبال می‌گشتم پیدا نکردم! آن مطلب بعدی که می‌گوید نمی‌گیریم آن را باید انسان به دست بیاورد! آن ملاک رسیدن به یک ملاک واقعی و حقیقی است آن وقت بیاید آن مطالبی که ممکن است مخالف باشد حمل کند بر آن مسئله یقینی.

لذا باید آن مبهمات را حمل بر آن متعینات کرد در باب ارجاع اطلاق بر تقیید شما می‌گویید اول آن یقین به مقید دارید وقتی که یقین به مقید داشتید یقین به خاص داشتید یقین به مبین داشتید آن وقت مجمل را حمل بر او می‌کنید عام را حمل بر خاص می‌کنید مطلق را حمل بر مقید می‌کنید اینها آن جنبه اول باید محفوظ باشد تا این که بعد بتوانید نسبت به آن اقدام کنید.

حالا عجیب یعنی من رفتم پیش آن شخص این جا جالب است بله رفته بودیم پیش ایشان البته با حذف زوائد بعد گفتم خودم حالا صد دلار به او بدهم حالا این طور امانت داری کرده خب آن چه کردم نپذیرفت یک مسیحی که

معلوم نبود حقوقش ماهی سیصد دلار بود یا چهارصد دلار این حدودها که بیشتر نیست دو هزار دلار در همچنین مواردی باید حال کند با او هر چه کردم صد دلار نپذیرفت به هیچ وجه گفت که من کاری نکردم شغل هر روزم است نه که مال شما است هر روز چند تا از این موارد پیدا می‌شود کار هر روز است من را که نمی‌شناسد ما را که ندیده من به زور صد دلار گذاشتم در جیش صد یا پنجاه دلار بود آن دوستان درآورد که آن بدهد پنجاه دلاری بود آن داد گذاشت در جیش و ما آمدیم واقعا این رفتار این اخلاق آیا واقعا اگر این شخص با این وضعیت یک مطلبی را بگویند مورد وثوق نیست؟! این با این صداقت و با این به اصطلاح حیثیت نفسانی مورد وثوق نیست و اینها به درد رشد نمی‌خورد؟! به درد استكمال نمی‌خورند به درد هدایت نمی‌خورند فقط ما مسلمانها آنهم شیعه آن هم یک طیف خاصی فقط ما این جا به اصطلاح مورد نظر هستیم دیگر همه دنیا به جهنم نه آقا این طور نیست شما می‌روید برای کاری تا پول ندهی کارت را راه نمی‌اندازد کسی که دارد حقوق می‌گیرد کسی که از پول ملت دارد حقوق می‌گیرد نشسته کار و وظیفه واجب و الزامی خودش را بدون این که رشوه بگیرد انجام نمی‌دهد شیعه هم هست اثنا عشری! و آن وقت این شخص با آن شخص مسیحی یکی است این آقا با آن یکی است فقط همین یک اشهد ان لا اله الا الله گفتن کار تمام می‌شود! اشهد ان لا اله الا الله در سرت بخورد اشهد ان لا اله الا الله گفته که دزدی کند! اشهد ان لا اله الا الله گفتی که در چشم مردم نگاه کند دروغ بگوید این اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله به این معنا است که برود حقه بازی کند این است بله از آن طرف هم هست همین طور دارد دیگر همه جا هم آدم با وجدان پیدا می‌شود آدم بی وجدان هم پیدا می‌شود همه جا هست مخصوصا در وجدان علمی این خیلی مهم است! وجدان علمی و اعتقادی از

وجدان مادی خیلی دقیقتر است! ممکن است بخاطر وجدان در مسائل مادی و اینها بگذرد کارش درست بشود ولی از وجدان علمی و وجدان اعتقادی و حب و بغضها و مسائل ارتکازات نفسانی آن خیلی مشکل است که انسان چطور در مسائل دست نبرد همان طور که هست بگوید حب و بغضها و شکل گیریها نیاید او را در بیان مطالب تغییر بدهد کم و زیاده! آخر یک مطلبی را می‌تواند آدم یک همچنین نرم بگوید یک خرده سفت بگوید یک خرده صریح بگوید یک خرده در حرکات چشم و حرکات دست مسئله را به جوری به وجود بیاورد این نویسنده‌ها را ندیدید؟ این نویسنده‌ها وقتی که می‌خواهند یک واقعه را تحلیل کنند از بیست صفحه قبل شروع می‌کنند زمینه سازی و مقدمه این قضیه در روزنامه‌ها خیلی مشهود است روزنامه‌نگارها اینها خیلی این مسئله را بیان کنند از کیفیت صحبت یک چیزهایی به آن اضافه می‌کند که مخاطب را فضای ذهنی مخاطب و برمی‌گرداند به یک فضای دیگری تا بتواند به آن مسئله برسد این خبرنگارها اصلاً اینها کلاس دارند برای خودشان کلاس دارند که چه جوری یک واقعه را بیاورند و بر طبق همان کیفیت عوض کنند و شکل بدهند و مسئله را برگردانند این مسئله خیلی مهم است.

لذا انسان چطوری می‌تواند به این قضایا و وقایع تاریخی برسد این جا باید خیلی دقت کرد در نقل مسائل تاریخی با حب و بغضها انتسابها اینها همه نقش دارد

تلمیذ:

استاد: بغضاً لایبک چرا هست

تلمیذ: فقط اینجا است

استاد: نه در غیر این

تلمیذ: جایی ندیدم در مقاتل در هیچ مقتلی ندیدم بغضاً لایبک
 استاد: ایشان مفرط بوده چیز عادی است
 تلمیذ:

استاد: همه که یک جور نبودند بغضاً لایبک نه اینکه سی هزار نفر بگویند
 بغضاً لایبک یک نفر آن جا بوده این را گفته از همان سران و افرادی که بودند
 همه که نگفتند یکی این را گفته یکی آن را گفته یکی دست بیعت می دهد یکی
 این طور

تلمیذ: مرحوم علامه طباطبایی قتیل العبرات را معنی می کند که معاویه
 چون روضه برای عثمان می گرفت مردم را مرحوم علامه تعبیرش همین است
 حضرت کشته شده اشکهای بود که برای روضه های عثمان می گرفت
 استاد: جالب است

تلمیذ: شاگردان علامه پرسیدند این را جواب دادند آقای پهلوانی هم در
 یکی از کتابهایش ذکر کرده گفته از مرحوم علامه است
 تلمیذ: برای عثمان عزا می گرفته گریه می کرده؟
 استاد: بله بله مفصل معاویه بله تا ماهها می آورد پیراهن را بالای منبر بله
 معنای دیگر هم می شود.